

فهرست

۸	پیشگفتار
۹	پیشگفتار مؤلف
۱۲	من ری
۳۲	آنسل ایستون آدامز
۴۴	ایموگن کانینگهام
۵۰	آندره کرتز
۵۶	پل استراند
۷۰	واکر ایوانز
۹۰	براسایی
۹۸	بیل برانت
۱۱۰	رابرت دوآسنو
۱۲۰	ادوارد استیکن
۱۳۲	دبلیو یوجین اسمیت

۱۴۲	رابرت فرانک
۱۴۸	برنيس أبوت
۱۵۴	مانوئل آلوارز براوو
۱۵۸	هری کالاهان
۱۷۰	آرون سیسکیند
۱۸۰	آرتور سیگل
۱۹۰	بومان نیوهال
۲۰۲	ماینور وایت
۲۱۴	آرتور راستاین
۲۲۲	آرنولد (ابنر) نیومن
۲۲۸	لی فریدلندر
۲۳۸	گری وینوگراند
۲۵۲	هنری کارتیه برسون
۲۵۴	سخن آخر

است که مؤلف با سوژه‌های هنرمند خود سپری کرده که اغلب با همراهی خانواده و دوستان آنها بوده است. متن‌ها و عکس‌های آرنولد کرین خواننده کتاب را به اتاق‌های نشیمن، کتابخانه‌ها، قفسه‌های دوربین و تاریکخانه‌ها می‌برد تا پویاترین دوران در تاریخ عکاسی را برای ما بازآفرینی کند.

آرنولد کرین^۱، که مجله آرت نیوز لقب استاد هنر مدرن آمریکا را به او داده است، بیش از سیصد و بیست عکس از هنرمندان بزرگ عکاسی قرن بیستم گرفته و در این کتاب تعدادی از آنها را منتشر کرده است. هر فصل از این کتاب جذاب و خواندنی، حاصل دریافتی شخصی از دوره زمانی‌ای

1. Arnold Crane

پیشگفتار

تصاویر کتاب، این افراد را به همان صورتی نشان می‌دهد که می‌خواستند دیده شوند. رفتار صمیمانه و سیاق کاری آرنولد باعث می‌شد که آن‌ها پیشنهاد مصاحبه و عکاسی را بپذیرند. این عکس‌ها ثابت می‌کنند که او قادر بود کاری کند که هنرمند کاملاً احساس راحتی کند. او به اعماق روح و روان سوژه‌هایش نفوذ کرد تا چهره بی‌نقاب آن‌ها را روی فیلم عکاسی ثبت کند.

مطالب بسیاری درباره زنان و مردانی که چهره‌های آنها زینت‌بخش این صفحات است، نوشته شده اما این کتاب پنجره چشم‌گیری است که به روح آن‌ها گشوده می‌شود. آرنولد کرین با این کتاب وسعت دید ما را نسبت به بینش و هنر تعدادی از بزرگ‌ترین عکاسان قرن بیستم به‌طرز قابل توجهی گسترش داد.

گراهام نش^۲

هر بار که یک عکاس عکسی می‌گیرد، احساس یا دیدگاه خاصی را بیان می‌کند و همیشه لنز دوربین است که «او» و «سوژه» را از هم تفکیک می‌کند اما زمانی که عکس از کسی گرفته می‌شود که خود خالق تصاویر است اتفاق کاملاً متفاوتی رخ می‌دهد. در این لحظه عکاس به این حقیقت آگاه است که جایی برای پنهان شدن نیست و روح خود را بدون هیچ پوششی در جایگاه سوژه‌ای قرار می‌دهد که به همه جزئیات مراحل و نیت عکاسش آگاهی دارد و من می‌دانم که تعداد بسیار کمی از این افراد دوست دارند که سوژه عکاسی باشند. چه امر دلپره‌آور و شگفت‌انگیزی است، عکس گرفتن از یک عکاس!

دوست من، *آرنولد کرین*^۱ که سال‌ها با بزرگان عکاسی جهان آشنایی داشت، با افتخار و اشتیاق فراوان این تکلیف را بر عهده گرفت؛ هنرمندانی که شیوه تازه نگاه کردن را به ما آموختند و با عرضه وجوه مشترک انسانی‌مان، ما را بیش از پیش به یکدیگر نزدیک کردند.

2. Graham Nash

1. Arnold Crane

این کتاب حاصل یک عمر عشق‌ورزی به عکاسی و تمام چیزهای مربوط به آن است. چهارساله بودم که برای اولین بار جادوی دوربین عکاسی من را افسون کرد.

پدرم، که یک داروساز بود، از یکی از مشتریان مقروض خود، یک دوربین فیلم‌برداری Pathé هندلی و بدون لنز از نوع شانزده میلی‌متری آماتور را به عنوان وثیقه پذیرفته بود و همان دوربین که در کنج تاریک کشوی میز تحریر در اتاق نشیمن نگهداری می‌شد، شور عکاسی را در من به وجود آورد.

به خوبی به یاد دارم که ساعت‌های طولانی را صرف نگاه کردن از میان منظره‌یاب کوچک می‌کردم، هندل آن را می‌چرخاندم و به صدای چرخیدن حلقه خالی فیلم در داخل دوربین گوش می‌دادم و تصور می‌کردم که یک فیلمساز هستم. اتفاقاً هنوز هم امیدوارم که روزی یک فیلمساز شوم.

پنج یا شش ساله بودم که یک دوربین جعبه‌ای گداک مدل براونی^۱ هدیه گرفتم. این دوربین همیشه در دستم بود، مدام با آن عکس می‌گرفتم و حتی وقتی که فیلم دوربین تمام می‌شد، باز هم بارها روی دکمه شاتر کلیک می‌کردم و تظاهر می‌کردم که عکس می‌گیرم. همه چیز از همین جا آغاز شد!

بیش از پنجاه سال از آن زمان می‌گذرد. بعد از براونی یک دوربین کداک مانیتور ۶۱۶ گرفتم و پس از آن از اسپیدگرافیک مدل Anniversary گرفته تا Bolsey BL، لایکا ۳، Linhof

1. Kodak Brownie

Master Technica، هسل‌بلاد، پنتاکس، کانن و نیکون را نیز تجربه کردم. در حال حاضر عمده کارهای خود را با مدل‌های مختلف کنتاکس و هسل‌بلاد انجام می‌دهم.

در دوره جوانی که به‌صورت دست‌آزاد کار می‌کردم تجربه‌های فراوانی کسب کردم: از مراسم تدفین، صحنه‌های جنایت و زلزله‌ها عکس می‌گرفتم، گزارش‌های سالیانه می‌نوشتیم و در بیش از ششصد جشن عروسی عکاسی کردم. یک‌بار هنگام عکاسی از یک آتش‌سوزی پایم شکست، یک‌بار هم پیش از پلیس از وقوع حادثه‌ای مطلع شدم، زودتر از آن‌ها به صحنه جرم رسیدم و مجرم به سمت من شلیک کرد. ناگفته پیداست که خیلی خوشحالم که تیر او به‌خطا رفت. فرد تیرانداز مدتی بعد در یک درگیری مسلحانه با پلیس کشته شد.

بالاخره دوران تحصیل به پایان رسید و به عنوان یک وکیل دعوی مشغول به کار شدم. زمانی که در دانشکده حقوق بودم، عکس‌های من در بسیاری از نشریات، از روزنامه محلی شیکاگو گرفته تا مجلات ملی، چاپ شدند و من همچنان در سه سال اول شروع کار هنوز عکاسی می‌کردم اما متوجه شدم که نمی‌توانم به هر دو کار، که تا این حد از هم مجزا هستند، بپردازم و تقریباً برای ده سال دوربین را کنار گذاشتم. در آن ده سال، گاهی که بین کارها وقتی پیدا می‌کردم دوربین را از مخفی‌گاهش بیرون آورده، از منظره‌یاب آن به اطراف نگاه می‌کردم و دکمه شاتر را می‌زدم؛ درست مانند دوران کودکی. همیشه احساس می‌کردم که در زندگی حرفه‌ای مسیر اشتباهی را انتخاب کردم.

تا این که در اکتبر ۱۹۶۷ به افتتاحیه نمایشگاه عکس‌های ادوارد استیکن^۲ در شیکاگو رفتیم؛ محلی که اکنون به بانک ملی لاسال تبدیل شده است. خود عکاس نیز در نمایشگاهش حضور داشت. آن روز دوباره دوربینم را دست گرفتم و از استیکن معروف چند حلقه عکس گرفتم.

مدتی بعد پیتر بونل^۳ را در موزه هنرهای مدرن نیویورک ملاقات کردم و صفحه کنتاکت عکس‌هایی را که از استیکن گرفته بودم به او نشان دادم. پیتر فوراً گریس مایر^۴ را صدا کرد. او در طول سال‌هایی که استیکن در آنجا مسئولیت بخش عکاسی موزه را به عهده داشت دستیار او بود. وقتی گریس که حالا خودش متصدی آنجا شده بود، تصاویر کنتاکت را دید یک سری عکس از استیکن برای آرشیو موزه سفارش داد. مدتی بعد عکس‌ها را تهیه کرده و به او تحویل دادم.

تابستان بعد ژان پتی توری^۵ را در حراج کتابخانه و مجموعه تریستان زارا^۶ در خانه حراج کرنفیلد و کلیپشتاین^۷ که در برن سوئیس برگزار می‌شد، دیدم. ژان که دوست بسیار خوبی بود به صورت تلفنی از شهر برن، من را به من ری^۸ معرفی کرد و قراری برای ملاقات با او گذاشت. خیلی سریع با دوربین و دستگاه ضبط صدا به سمت پاریس و استودیوی من ری در خیابان فرو شماره ۲ حرکت کردیم. همان زمان اودیسه اکتشاف من آغاز شد و اشتیاقی که سال‌ها نادیده‌اش گرفته بودم، دوباره

ظهور کرد و سال‌ها ادامه یافت.

گزینش سوژه‌ها اغلب کار آسانی نبود. لازم بود دائم به موزه‌ها سر بزنم و با متصدی‌ها و مسئولین بخش عکاسی صحبت کنم، تاریخ عکاسی معاصر، روند آن و به خصوص افرادی مثل پولاک^۹، نیوهال^{۱۰} و گرنشایم^{۱۱} را کاملاً بشناسم، کتاب‌ها و مجلات مرتبط با عکاسی را مطالعه کرده و در نمایشگاه‌های نیویورک و شیکاگو شرکت داشته باشم. خوشبختانه شامه خوبی که برای تشخیص آدم‌ها دارم به من کمک کرد تا خیلی سریع هنرمندان سرشناس و بزرگ را شناسایی و انتخاب کنم. تا این لحظه از اکثر هنرمندان عکاسی که در قرن بیستم زیسته‌اند، با تمرکز بر آن‌هایی که سهمی در غنای بخش زیبایی‌شناسانه این هنر داشته‌اند، عکس‌های بسیاری گرفته‌ام. تنها کسانی که موفق به مصاحبه و عکاسی از آنها نشدم، هنری کارتیه برسون^{۱۲} و مارگارت بورک-وایت^{۱۳} هستند. برسون اصلاً اجازه مصاحبه و عکاسی نداد (با این حال فصلی از این کتاب به او اختصاص یافته است) و زمانی که مارگارت را ملاقات کردم، بیماری پارکینسون به شدت در بدنش پیشروی کرده بود و نمی‌توانستم از او عکاسی کنم. از طرف دیگر هم متأسفانه این پروژه را کمی دیر آغاز کردم و فرصت مصاحبه با ادوارد وستون^{۱۴}، لازلو موهولی-ناجی^{۱۵}، آلفرد استیگلیتس^{۱۶} و عکاسی از آنها را از دست دادم.

9. Pollack
10. Newhall
11. Gernsheim
12. Henri Cartier-Bresson
13. Margaret Bourke-White
14. Edward Weston
15. László Moholy-Nagy
16. Alfred Stieglitz

2. Edward Steichen
3. Peter Bunnell
4. Grace Mayer
5. Jean Petitory
6. Tristan Tzara
7. Kornfeld - Klipstein
8. Man Ray

من در گفت و گوهایی که با تعدادی از این هنرمندان داشتم، مکالماتمان را روی نوار ضبط کردم و گاهی اوقات بخش‌هایی از نقل قول‌ها یا گفت‌وگوهای ضبط شده را در متن کتاب نیز آورده‌ام.
پیتر بونل مشوق اصلی من در انجام این پروژه بود که بعد

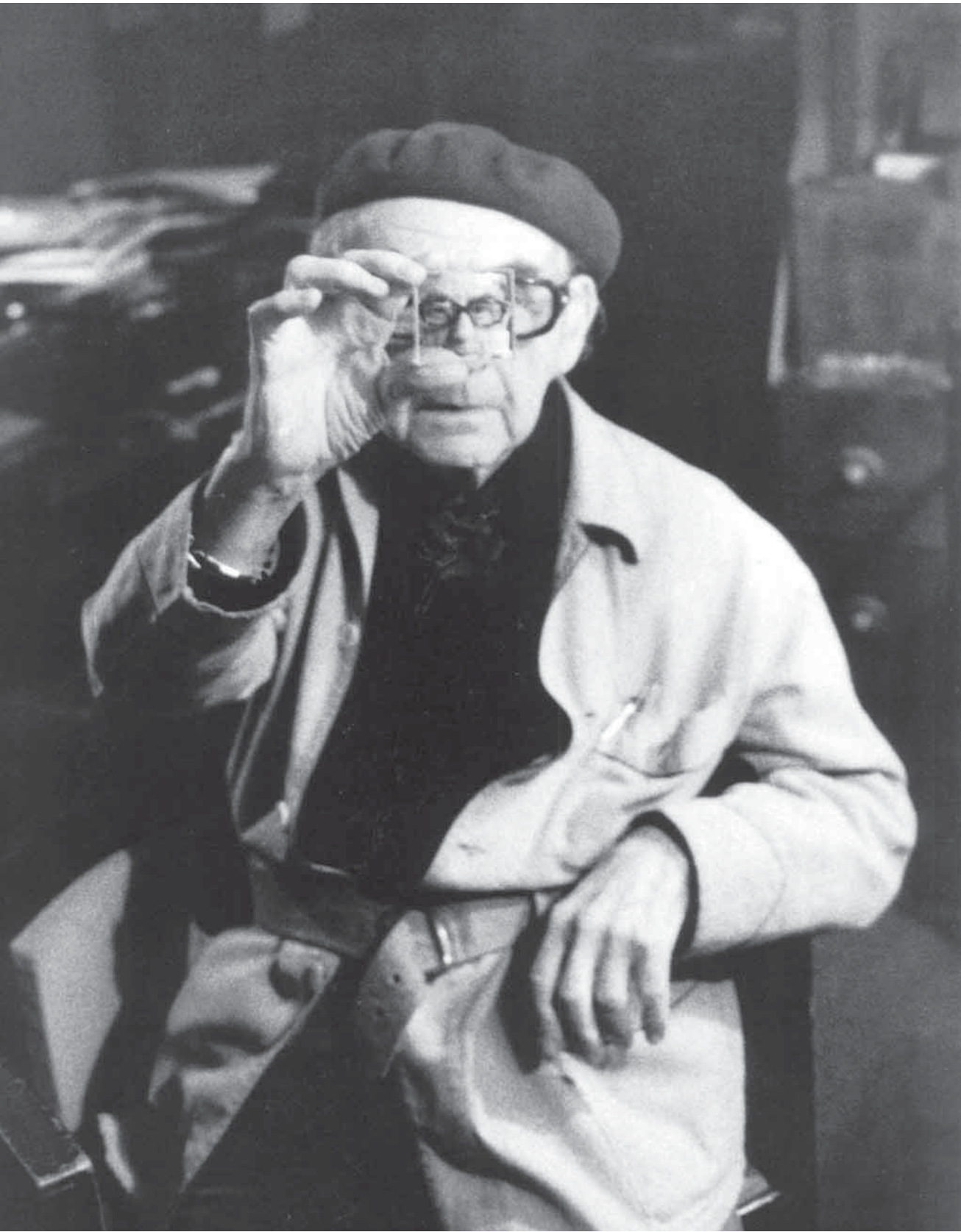
از مشاهده عکس‌هایی که از من ری و ادوارد استیکن گرفته بودم، پیشنهاد کرد که از سایر غول‌های زنده عکاسی معاصر نیز عکاسی و همه مطالب را در کتابی گردآوری کنم.
تشویق‌های او به من انگیزه فراوان داد و کتاب «آنسوی دوربین» حاصل این تلاش‌ها است.
آرنولد کرین، نیویورک / ۱۹۹۵

من ری

امانوئل رودنیزکی^۱: ۱۹۷۶-۱۸۹۰، متولد آمریکا
عکاس، نقاش، مجسمه‌ساز، فیلم‌ساز، دادائیست
و سورئالیست. وی با ذهن خلاق خود به حیطه‌ای
فرا تر از محدودیت‌های عکاسی آبجکتیو به
روش سنتی قدم گذاشت. شهرت او به دلیل
«ریوگراف»^۲ها (تصاویری که بدون استفاده از
نگاتیو بطور مستقیم روی کاغذ عکاسی چاپ
می‌شوند و نتیجه این فرآیند، انعکاس سایه‌های
اجسام غیر شفاف، شفاف و نیمه‌شفاف روی
کاغذ حساس به نور است) و عکس‌های پرتره‌ای
است که از نقاشان، شاعران، نویسندگان و
آهنگسازانی که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در
پاریس زندگی می‌کردند، گرفته است.

من ری با ذره‌بین «ورلورن»^۳ در استودیوی خود در پاریس / ۱۹۷۴-۱۹۶۹.

1. Emmanuel Radnitzky
2. Rayograph
3. Verre Laurent



عکاس، نقاش، دادائیس، سورئالیست، یک نابغه؛ اولین بار او را در ژوئن ۱۹۶۸ در پاریس ملاقات کردم، یعنی درست یک روز پس از تظاهرات دانشجویی و در حالی که هنوز بوی گاز اشک‌آور را در هوا حس می‌کردیم.^۱ پس از آن و در طول سال‌های دوستی‌مان، عکس‌های زیادی از او گرفتم. او همیشه نکته‌بین و بامزه بود، طبع طنزآمیزی داشت و مدام شوخی‌های کلامی می‌کرد. هر چند من ری تا اواخر دهه ۱۹۶۰ موفقیت‌های هنری زیادی کسب کرده بود، اما احساس می‌کرد که آن‌طور که سزاوار اوست، از طرف جامعه شناخته نشده‌است. بی‌شک من ری یکی از تأثیرگذارترین هنرمندان قرن بیستم بود که عکس را به چیزی فراتر از یک تصویر صرف یا چاپ عینی سوژه به‌همان شکلی که هست، تبدیل کرد. او محدودیت‌های زبان دوربین را در بیان موضوع کاهش داد و ما امروزه نگهداری عکس در موزه‌های هنری سراسر دنیا را تا حد زیادی مدیون او هستیم.

بر طبق افسانه‌ها، کارگاه کوچک من ری در پاریس که او در آن زندگی و کار می‌کرد، زمانی خانه یکی از سه تفنگدار فرانسوی معروف بوده‌است. من در یکی از روزهای سال ۱۹۷۱ دوستم نیا جنیس^۲ را برای آشنایی با من ری به آنجا بردم. نیا در آن زمان استاد تاریخ هنر در دانشگاه ولسلی بود و مدتی بعد در پاریس با همکاری دوست دیگرم، آندره جَمِس^۳ کتابی درباره کالوتایپ^۴ نوشت (من افتخار می‌کنم که باعث این آشنایی شدم).

جولیت^۵، همسر من ری، در را باز کرد و پس از خوش‌آمدگویی ما را به اتاق خواب کوچکی با یک تخت‌خواب بسیار بزرگ در پشت کارگاه راهنمایی کرد. بین این دو اتاق حمام کوچکی بود و در سمت دیگر استودیو، تاریکخانه قرار داشت که همه نگاتیوهای ارزشمند

من ری در آنجا نگهداری می‌شدند. من ری در آن اتاق خواب کوچک روی تخت خود لم داده و برنامه‌ای را درباره هیرونیموس بوش^۶ و آثارش که از تلویزیون پخش می‌شد، تماشا می‌کرد. او از ما دعوت کرد تا کنارش روی تخت بنشینیم، سپس خودش بلند شد و تنظیمات رنگ تلویزیون را به‌صورت‌های عجیب و غریبی دستکاری کرد و گفت: «واقعاً دوست دارم ببینم [کارهای] بوش در رنگ‌های دیگر چطور خواهد شد.»

یک روز در میان آثاری که در کارگاه من ری بود به عکسی برخوردیم که پیش‌تر از او انداخته بود و متوجه شدم که عکس بریده شده‌است. او خندید، عذرخواهی کرد و گفت: «یک موقعیت اضطراری پیش آمد. پاسپورتم باطل شده بود و هیچ عکس جدیدی از خودم نداشتم بنابراین مجبور شدم از یکی از عکس‌هایی که تو از من گرفته بودی استفاده کنم.» به‌عنوان یک عکاس، اولین بار بود که متوجه شدم که یک «عکس پاسپورتی» گرفته بودم!

یک‌بار که در حال عکاسی از او بودم، به من گفت: «حالا این را امتحان کن.» و به‌عنوان ژست عکاسی انگشت سبابه‌اش را محکم در بینی‌اش فرو کرد. این عکس، از میان تمام عکس‌هایی که از او گرفته بودم، به عکس مورد علاقه من ری تبدیل شد و گفت که دوست دارد آن را روی جلد مجموعه آثاری که قرار بود چاپ کند، قرار دهد.

یک روز صبح که در پاریس به‌قصد خریدن یکی از روزنامه‌های صبح فرانسه، به نام فرانس سوآ^۷ از منزل خارج شده بودم، این تیتیر خبری را روی صفحه اول آن دیدم: «دوشان درگذشت». فوراً به هتل برگشتم و با کارگاه من ری تماس گرفتم. خودش گوشی را برداشت، اما از آنجا که می‌دانستم قلب ضعیفی دارد، ترجیح دادم خبر مرگ بهترین دوستش را تلفنی به او اطلاع ندهم. گفتم که می‌خواهم با همسرش جولیت صحبت کنم و قضیه را با او در میان گذاشتم. جولیت از شنیدن این خبر شوکه شد و درحالی‌که نفسش به شماره

۱. جنبش دانشجویی-کارگری که در ماه مه ۱۹۶۸ در پاریس به‌وجود آمد و چهار هفته به‌طول انجامید، از اعتراض یک گروه دانشجویی آغاز شده بود. برخی این رخداد را عاملی برای پیشرفت و بالندگی می‌دانستند و از نظر عده‌ای دیگر تنها غوغای عوام و حاصل روان‌پریشی مقطعی بود.

2. Nia Janis

3. Andre Jammés

۴. کالوتایپ (Calotype) یا تالپوتایپ؛ در عکاسی به نوعی پرداخت اطلاق می‌شود که در آن از کاغذی آغشته به یدید نقره استفاده می‌شود. این شیوه اولین بار توسط «ویلیام هنری فاکس تالپوت» ابداع و نام‌گذاری شد. این دو عبارت در زبان یونانی به‌معنای «زیبا یا تأثیرگذار» است.

5. Juliet

6. Hieronymous Bosch

7. France Soir



دستان من ری، ابزار اصلی خلق آثار او و انگشترهایش / ۱۹۷۴-۱۹۶۹.

عنوان مارسل دوشان، به من داد و گفت: «آرنولد، می‌خواهم این کتاب پیش تو باشد.» از او درخواست کردم: «من ری، می‌توانی لطفاً در آن یادداشتی هم برایم بنویسی؟» جواب داد: «این را دیگر باید از مارسل بخواهی!»

یک روز که در اتاق هتل خود در پاریس بودم، از طرف جوهرش هورن^{۱۰} با من تماس گرفتند. او که مجموعه‌دار آثار هنری و بنیان‌گذار موزه هیرش هورن در واشینگتن دی‌سی بود و از دوستی من با من ری خبر داشت، از من خواست تا چند عکس خوب را که از من ری گرفته بودم به موزه او بفروشم. زمانی که پیشنهاد او را به اطلاع من ری رساندم، با عصبانیت گفت: «چرا آن شارلاتان! او تمام هفته گذشته پیش من می‌آمد و سعی داشت نقاشی‌هایم را چندرغاز از من بخرد. حالا که برای نقاشی‌های من ارزشی قائل نیست، پس هیچ‌کدام از عکس‌های من هم به دست او نمی‌رسد!» من پیغام من ری را به جو رساندم؛ البته با لحن رسمی‌تر.

10. Joe Hirshhorn

افتاده بود گفت: «ما همین شب قبل با مارسل و تینی [همسر او] شام خوردیم.»

من ری مدتی پیش ترتیبی داده بود که روز بعد از واقعه، من برای نخستین بار با مارسل دوشان ملاقات کنم، اما سرنوشت اجازه این ملاقات را نداد.

چند ساعت بعد از تماس تلفنی، به استودیوی من ری رفتم. او به درخواست روزنامه فرانس سوا مشغول نوشتن متن آگهی فوت دوشان بود و همزمان برای من از خاطراتی که از سال‌های طولانی دوستی‌شان به یاد می‌آورد، تعریف می‌کرد: بازی شطرنج، مسافرت‌ها، «شیشه بزرگ»^۸ یا همان «عذب‌ها عروس را برهنه کردند، حتی»^۹ (اثر دوشان)، دوستی‌ها، ماجراهای عاشقانه‌ای که هر کدام داشتند و کارهای مشترکی مثل Boite-en-Valise [جعبه در چمدان].

سپس یک کتاب قطور درباره یک عمر زندگی و کار دوشان، تحت

8. The Large Glass

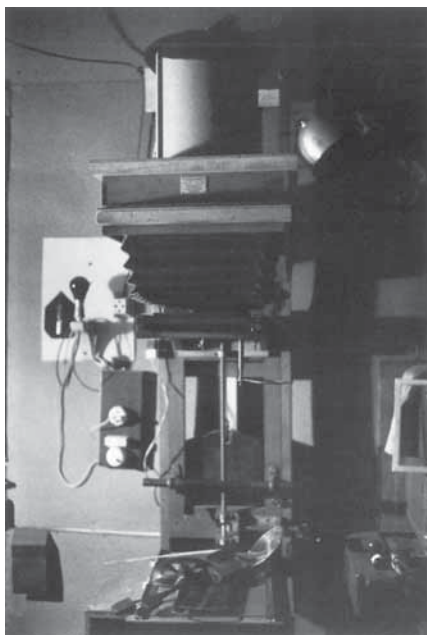
9. The Bride Stripped Bare

«بیشتر از آن هم به تو لطف می‌کنم؛ از طرف تو او را می‌بوسم.»
 نخستین بار توسط ژان پتی توری^{۱۲}، ناشر آثارش، با من ری آشنا شده بودم. من و ژان به حراجی آثار هنری کرنفلد^{۱۳}، در شهر برن در سوئیس، رفته بودیم و در طول برنامه فروش آثار ترستان زارا^{۱۴}، شاعر دادائیسیت بود که ژان متوجه علاقه من به آثار من ری شد و پیشنهاد کرد که از نزدیک او را ببینم و با او صحبت کنم. ملاقات اول که کاملاً اتفاقی صورت گرفته بود، نقطه شروع دوستی ماندگار من با من ری شد.

من و ژان مسافت پاریس تا سوئیس را با اتومبیل برگشتیم تا به برنامه بعدی حراجی کرنفلد برسیم. ژان پتی توری که در اواخر دهه ۱۹۷۰ بر اثر بیماری درگذشت، یک همسفر فوق‌العاده بود (به جز این

چند سال بعد، نمایشگاهی از آثار من ری به همراه کاتالوگی از مجموعه آثارش در موزه هنر میلواکی^{۱۱} ترتیب دادم. در ادامه، این نمایشگاه در شهرهای دیگری، از موزه متروپولیتن نیویورک گرفته تا موزه‌های تگزاس و سانفرانسیسکو، نیز برگزار شد و عکس‌های من ری در سرتاسر ایالات آمریکا به نمایش در آمد. برپایی چنین نمایشگاهی که کاملاً هم مستند بود، تا پیش از آن زمان در هیچ وقایع‌نگاری یا کتاب‌شناسی‌ای ثبت نشده بود.

نوزدهم نوامبر ۱۹۷۶، زمانی که از مرگ من ری در پاریس مطلع شدم، فوراً از آشپزخانه آپارتمانم در شیکاگو به جولیت تلفن کردم و گفتم: «خواهش می‌کنم از طرف من از من ری خداحافظی کن.» او پاسخ داد:



اگراندیسمان من ری. به اشیایی که در پایین روی دستگاه قرار دارد، توجه کنید. من ری از این وسایل برای ساختن بعضی از ریوگراف‌های خود استفاده می‌کرد/ ۱۹۷۴-۱۹۶۹.

12. Jean Petitory
 13. Kornfeld
 14. Tristan Tzara

11. Milwaukee



من ری در حال کار با دوربین، در استودیوی خود در پاریس / ۱۹۷۰.

من ری در اواخر عمرش دچار نوعی اختلال در سیستم عصبی شده بود که به تدریج روی عضلاتش تأثیر گذاشته و او را ضعیف کرده بود بطوری که تقریباً نمی‌توانست بدون تکیه به عصا راه برود. یک عینک آفتابی هم به چشمانش می‌زد که یکی از قاب‌های آن اصلاً شیشه نداشت. وقتی علتش را از او پرسیدم جواب داد: «این عینک خیلی خوبی است و قاب‌های این طوری برای من خیلی مفید هستند. من هرگز نگران وضع هوا نیستم، که آفتابی است یا ابری. این عینک برای هر آب و هوایی مناسب است و من در هر شرایطی، خوب می‌بینم. می‌بینی؟ اصلاً لازم نیست که دائم شیشه‌های عینکم را پاک کنم!»

من ری برای من تعریف کرد که در ابتدا به این دلیل سراغ عکاسی رفته که پشتیبانی مالی خوبی برای نقاشی داشته باشد و با خیال راحت بتواند نقاشی کند، اما سرنوشت طوری رقم خورد که اکنون با وجود نقاشی‌های بسیار جالب و تعداد زیادی از طراحی‌های ابربراش خوبی که از او به جا مانده و در مجموعه‌ای تحت عنوان «دوران کنکاش»^{۱۷} گردآوری شده است، من ری را به‌عنوان یک عکاس بزرگ می‌شناسیم؛ البته وفادار به مکتب دادا.

مورد که همیشه هردوی ما جذب یک زن می‌شدیم!). نکته جالبی که در مورد ژان هرگز فراموش نمی‌کنم این بود که همسر و معشوقه‌اش هر دو شانتال نام داشتند. فکر می‌کنم لازم نبود هرگز نگران باشد که نام هر کدام از آنها را اشتباهی صدا کند.

من ری در سال ۱۸۹۰ در شهر فیلادلفیا واقع در ایالت پنسیلوانیای آمریکا به دنیا آمد. او ابتدا حرفه طراحی را پیش گرفت و پس از آن به نقاشی پرداخت. در سال ۱۹۲۱ به پاریس رفت و در آنجا عضو یک گروه هنرمندان تجربی شد: اعضای این گروه، جمعی از شاعران، نویسندگان و آهنگسازانی بودند که مدتی بعد شیوه تفکر و فعالیت‌شان تحت عنوان مکتب دادا مطرح شد، اما من ری همیشه می‌گفت که دادا یک مکتب نیست و در واقع یک ضد مکتب است. در ابتدا او فقط در جلسات گروهی شرکت می‌کرد تا از آن‌ها عکاسی کند. بعد از مدتی، او هم عضو گروه شد. مکتب دادا تا دهه ۱۹۳۰ ادامه داشت و در دهه ۱۹۴۰ به تدریج محو شد. شیوه تفکر و نگرش این مکتب، بخشی از اساس فکری مکتب سوررئال شد.

من بارها با من ری در یک غذاخوری کوچک با نام شه الکساندر^{۱۵} در تروا کنت^{۱۶} نهار خوردم.

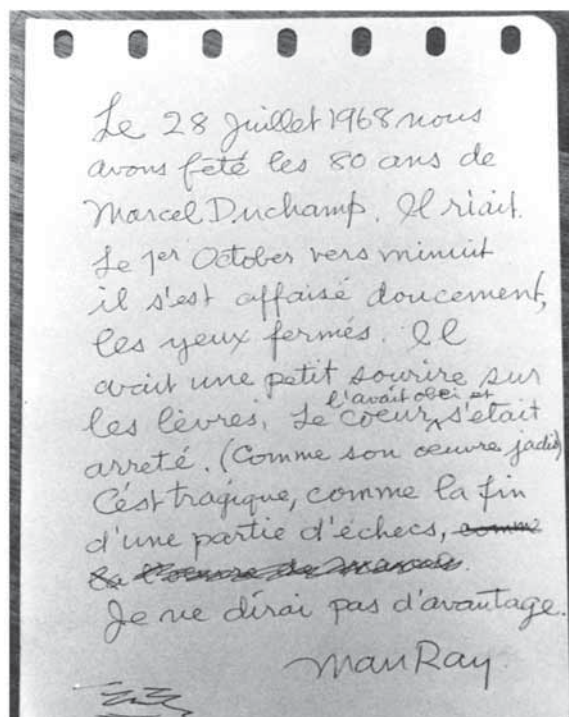
15. Chez Alexander

16. Trois Canettes

17. Observatory Time

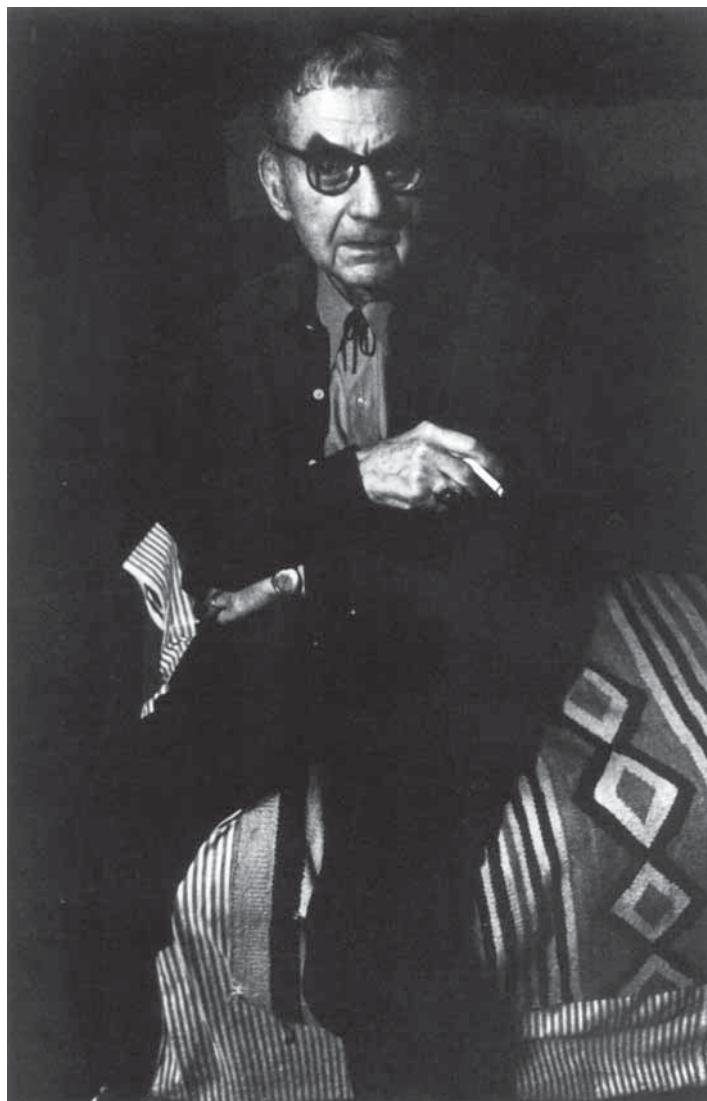


دست‌نویس من ری برای آگهی فوت مارسل دوشان روی میز تحریرش و در کنار آن طرحی از چهره دوشان را می‌بینید که من ری صبح روز بعد از مرگ وی، با تکنیک خراش انجام داد / ۱۹۶۸.



نمای نزدیک آگهی فوت مارسل دوشان / ۱۹۶۸.

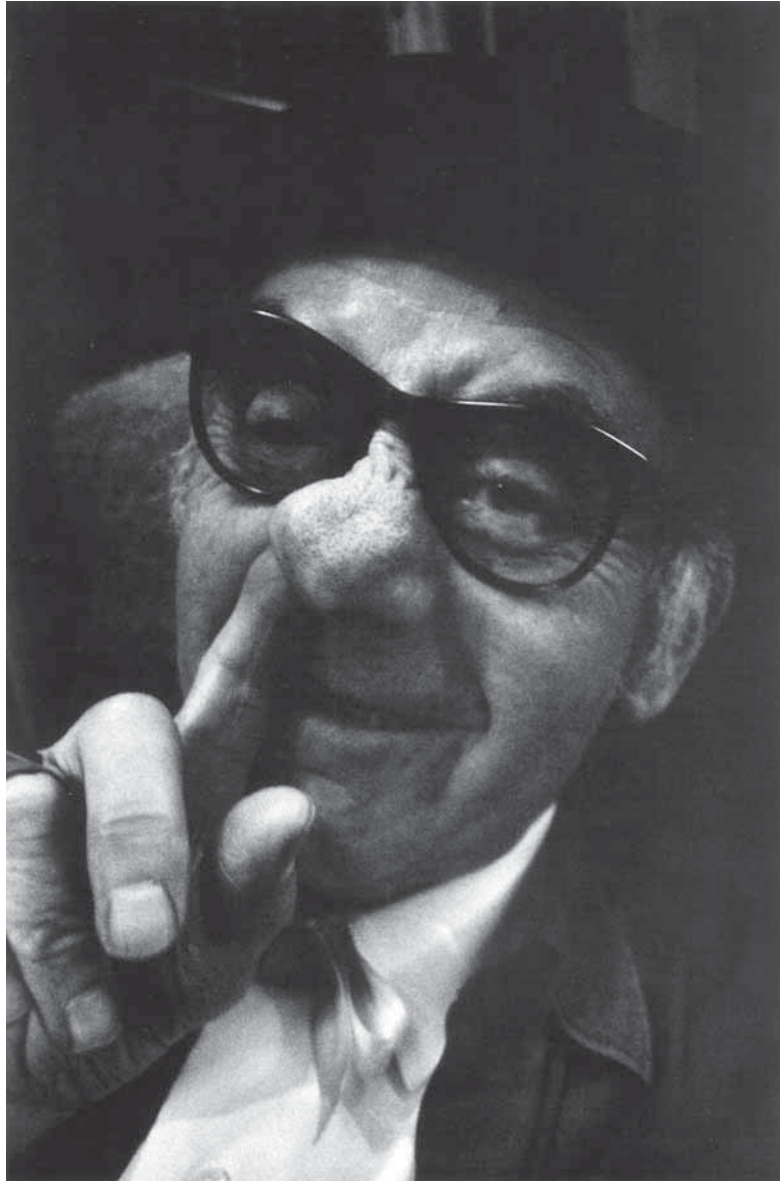




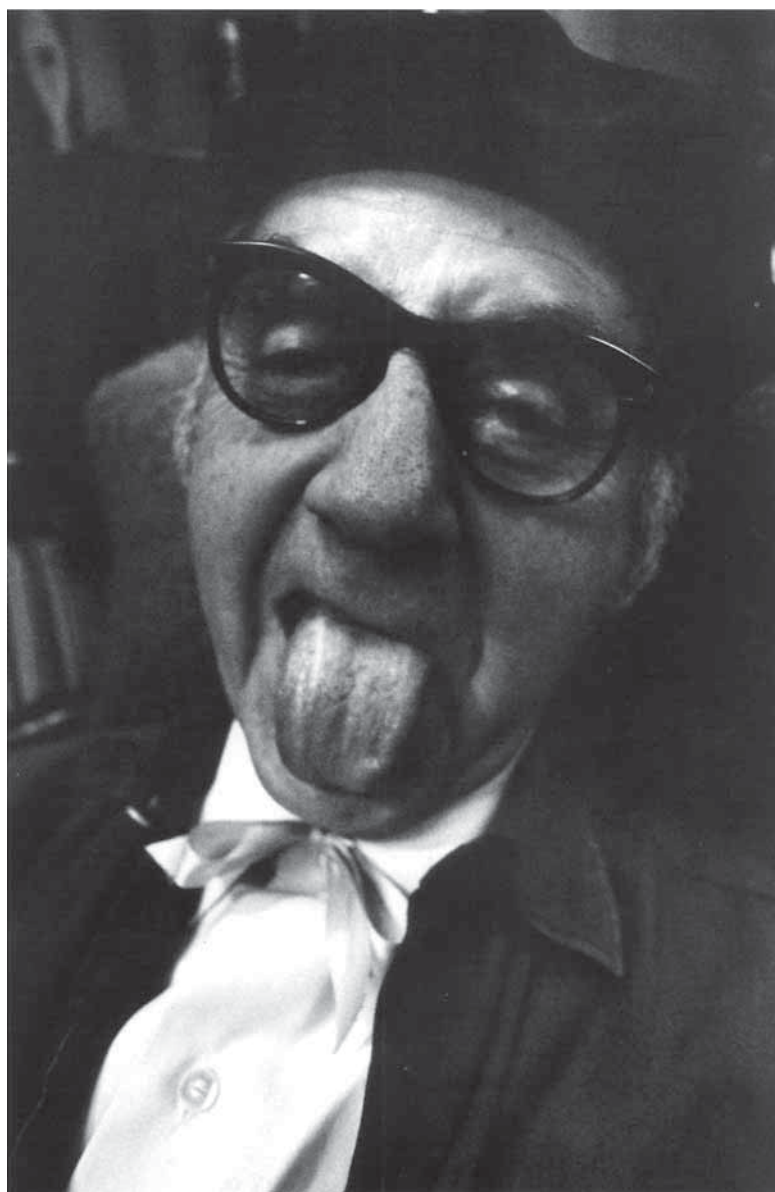
نخستین عکسی که از من ری در کارگاهش واقع در خیابان فرو شماره ۲، پاریس گرفتم /
.۱۹۶۸

من ری در استودیوی منزلس در خیابان فرو شماره ۲ در پاریس / ۳۷۹۱





پرتره مورد علاقه من ری از خودش. او در نظر داشت که این عکس روی جلد کاتالوگ نمایشگاه بعدی‌اش قرار بگیرد.



«بازی با مؤلف» / ۱۹۷۱.